

بررسی چند موضوع اقتصادی از دیدگاه

ابن خلدون

مقایسه‌ای با آرای آدام اسمیت

نویسنده: حمید اخوان ●

چکیده

ابن خلدون ارزش را منحصر در کار نمی‌داند، ولی بخش اعظم آن را ناشی از کار می‌داند. در مورد خدمات که به تولید غیرمادی اختصاص دارد، ارزش را کلاً ناشی از کار می‌داند. در خصوص کالاها و محصولات محسوس مادی، علاوه بر کار ارزش مواد اولیه به کار رفته در آنها را نیز دخیل می‌داند. در مورد فعالیت‌های تجاری و بازرگانی، علاوه بر کار، سرمایه را هم به شمار می‌آورد، اما سرمایه را ناشی از کار قبلی می‌داند. در مورد کالای کشاورزی، کار و طبیعت را هم دخیل می‌داند.

هر چند در تحلیل آرای آدام اسمیت در خصوص ارزش، مناقشاتی وجود دارد، لیکن اگر نظریه هزینه تولید آدام اسمیت را در خلق ارزش به عنوان نظریه نهایی او بپذیریم، نتیجه می‌گیریم که وی هر سه عامل را در خلق ارزش مؤثر می‌داند. ابن خلدون کار را (و در برخی موارد سایر چیزها را) فقط عامل ایجاد ارزش می‌داند و نه برابر با آن، و عرضه و تقاضا را عامل تعیین کننده ارزش (قیمت) می‌داند. بنابراین، هیچ گاه همانند اسمیت با مشکل چگونگی تعیین ارزش توسط کار رو به رو نشده است. در حالی که نظریه ارزش اسمیت فقط از دیدگاه عرضه برای تعیین قیمت مؤثر است و تقاضا در تعیین قیمت نقشی به عهده ندارد.

گرچه ابن خلدون پول را حثی می‌دانسته است، اما در هیچ جا اشاره‌ای که دال بر آن باشد که او همانند اسمیت به ارتباط بین سطح عمومی قیمت‌ها و مقدار پول در گردش پی برده باشد، نمی‌توان یافت.

مقدمه

یکی از مباحث مهم اقتصادی که همواره فکر بشر را به خود مشغول داشته و مکاتب اقتصادی گوناگون را به تفکر و اظهار نظر واداشته، بحث ارزش کالا و مسائل مربوط به آن است. چگونگی رابطه ارزش و قیمت از یک سو و عرضه و تقاضا و قیمت از سوی دیگر نیز از مباحث مهم دیگری است که در اقتصاد مطرح بوده است.

در این مقاله، نظریه یکی از متفکران بزرگ اسلامی، ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲ ه. ق.) را که در مقدمه معروف تاریخ خود، نظریات و آرای اجتماعی و اقتصادی ارزشمندی مطرح کرده، در خصوص سه مقوله ارزش، نظریه مقداری پول و عرضه و تقاضا بررسی می‌نماییم.

چنان که می‌دانیم، ابن خلدون، ۴۰۰ سال پیش از آدام اسمیت (مقارن اواخر سده‌های میانه) مقدمه را تألیف نموده است. بدین روی، مقایسه افکار این دانشمند اسلامی با آرای پدر علم اقتصاد، برجستگی و اهمیت نظریات او را نشان می‌دهد. ابتدا به طرح نظریات ابن خلدون می‌پردازیم و سپس نظریات آدام اسمیت را به نحو اجمال مطرح می‌نماییم و آن‌گاه نظریات این دو دانشمند را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم.

۱. بررسی آرای ابن خلدون

ارزش

ابن خلدون فصلی از کتاب نخستین مقدمه را به بحث ارزش اختصاص داده است. عنوان این فصل از این قرار است: در حقیقت رزق و محصول و شرح آنها و این که محصول عبارت است از ارزش کارهای بشری. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۷۵۳). چنان که از عنوان مبحث به خوبی بر می‌آید، وی منشأ ارزش اشیا را کار ذکر می‌کند. لیکن در مورد بعضی کالاها و چیزهای دیگری هم غیر از کار داخل می‌کند و این ما را از این که کار را تنها منشأ برای ارزش از دیدگاه ابن خلدون بدانیم، بر حذر می‌دارد.

ارزش آفرینی کار در پرتو نظریه تقسیم کار

ابن خلدون در بیان اهمیت کارهای انسان در تولید ارزش در بحث مربوط به تقسیم کار، تأکید ورزیده است:

درآمد و دارایی، عبارت از ارزش کارهای انسانی است، و از این رو، هرگاه کارهای انسانی فزونی یابد بر ارزش آنها هم در میان آنان افزوده می شود، و در نتیجه، خواهی نخواهی، دارایی و درآمد آنان فزونی می یابد و این امر موجب رفاه و توانگری آنان می شود (ص ۷۱۳).

همچنین منشأ رفاه در شهرهای مختلف را تفاوت در میزان کارهای انجام گرفته در آن شهرها می داند:

و علت آن [تفاوت رفاه در شهرها] تفاوت و اختلاف کار در شهرهای مزبور می باشد، چنان که گویی همه آنها بازارهایی مخصوص کارهاست و خرج در هر بازاری به نسبت خود آن است.... ولی در هر جا درآمد و هزینه بیشتر باشد، وضع معاش اهالی آن عظیم تر و وسیع تر خواهد بود... که احوال تجمل خواهی و ثروت در آن شهر انبوه تر و فزون تر است، و بنابراین وضع معاش اهالی آن هم فراهم تر و بیشتر است.... تا آن که یاد کردیم به شهرهایی می رسم که کارشان برای فراهم آوردن ضروریات زندگانی آنان وافی نیست.... و به همین سبب، مردم این گونه شهرهای کوچک، ضعیف احوال اند و تا حدی دچار فقر و بینوایی هستند، زیرا کارهایشان در برابر ضروریات زندگانی آنان وافی نیست و مال و ثروتی که برای ثمره دادن به کار می اندازند فزونی نمی یابد، و از این رو، دارایی آنان رشد و توسعه نمی یابد و بجز در موارد نادری، بینوا و نیازمند می باشند (ص ۷۱۶).

بنابراین، از نظر ابن خلدون، اولاً منشأ ایجاد ارزش، کار انسانی است از طریق تولید کالاهای مورد تقاضای بازار و ثانیاً دلیل اختلاف رفاه در شهرهای گوناگون تفاوت در سطح کارهایی است که در مجموع شهر انجام می گیرد.

اهمیت کوشش از دیدگاه ابن خلدون

ابن خلدون، با الهام‌گیری از مضامین متون دینی، اهمیت کوشش و فعالیت انسانی را در کسب معاش یادآور می‌گردد.

ابن خلدون، با اشاره به متون دینی، در زمینه منابع خدادادی می‌گوید:

و خدا سبحانه و تعالی همه آنچه را در این جهان است برای انسان آفریده است و در چندین آیه از کتاب خود بر او منت نهاده است و می‌گوید:

برای شما همه آنچه را در آسمان‌ها و زمین است بیافرید و خورشید و ماه را برای شما رام کرد و دریا را برای شما رام فرمود و کشتی را برای شما مسخر کرد و چهارپایان را برای شما رام فرمود. و این گونه شواهد در قرآن بسیار است و دست و قدرت انسان بر جهان و آنچه در آن هست گشاده است، زیرا خدا او را به منزله جانشین خود قرار داده است (ص ۷۵۳).

ابن خلدون در زمینه اهمیت کار و تلاش لازم در جهت بهره‌برداری از منابع خدادادی می‌گوید:

و نیروهای بشر پراکنده است. پس آنها در این مورد اشتراک دارند و آنچه یکی از آنان در نتیجه این گشادگی به دست می‌آورد دیگری را از آن محروم می‌کند، مگر آن که عوضی از وی بازگیرد. پس هنگامی که انسان قدرت یابد و از مرحله ناتوانی درگذرد، در برگزیدن پیشه‌ها تلاش می‌کند تا آنچه را خدا به سبب آن به او ارزانی داشته است در تحصیل نیازمندی‌ها و ضروریات زندگان از راه پرداختن عوض آنها خود خرج کند. خدای تعالی می‌فرماید: پس روزی را نزد خود بجوید. و گاهی هم وسیله روزی بی کوشش و تلاش به دست می‌آید، مانند باران‌هایی که برای زراعت سودمند است و مانند آن. ولی با این همه، چنین موجباتی فقط کمک وی می‌باشد و ناچار باید تلاش کند (ص ۷۵۴).

تأکید ابن خلدون بر اهمیت کار و تلاش و کوشش انسان در فعالیت‌های انسانی و بهره‌برداری و تمتع از نیروهای بالقوه طبیعی که خداوند در اختیار انسان‌ها قرار داده و معطل نگذاشتن استعدادها و امکانات خدادادی، نشانگر روحیه حاکم بر اندیشمندان و جوامع اسلامی در خصوص لزوم تحرک و فعالیت مفید انسان‌ها و پرهیز از انزواگرایی است که بر جوامع مسیحی در سده‌های میانه حاکم بوده و

در قرون اخیر، به ویژه پس از حمله مغول، بر جامعه اسلامی حاکم شد و از عوامل مهم انحطاط تمدن شکوفای اسلامی به شمار می‌رود.

ارزش از دیدگاه ابن خلدون

ابن خلدون فصلی از کتاب نخستین مقدمه را به بحث ارزش اختصاص داده است. عنوان این فصل از این قرار است:

در حقیقت رزق و محصول و شرح آنها و این که محصول عبارت است از ارزش کارهای بشری.

چنان که از عنوان مبحث به خوبی بر می‌آید، وی منشأ ارزش اشیا را کار ذکر می‌کند. لیکن در خلال توضیحات خود، در برخی موارد، مواد اولیه (طبیعت) را هم داخل می‌کند که پس از بررسی آنها می‌توان به نظریه ابن خلدون در خصوص ارزش دست یافت. او مشاغل را به چند دسته تقسیم می‌کند:

۱. صنایع که آن را به دو قسم تقسیم می‌کند:

قسم اول از صنایع که برای جامعه ضروری شناخته می‌شوند و بیشتر با دست سر و کار دارند تا فکر و جنبه عملی شان بیش از جنبه نظریشان است، مانند نانوائی، بافندگی و درودگری. این گروه را می‌توان تحت عنوان صناعی نام برد که به تولید کالا می‌پردازند و محصول آنها مادی و محسوس است. **قسم دوم** از صنایع که از حیث موضوع، شریف شمرده می‌شوند و از ارزش علمی بیشتری برخوردارند تا عملی، مانند مامایی، نویسندگی، نوازندگی و پزشکی. ابن خلدون به این دسته از فعالیت‌ها عنوان هنر نیز داده است. این دسته را می‌توان تحت عنوان خدمات قرار داد.

۲. بازرگانی و تجارت

۳. کشاورزی

ابن خلدون دو نوع اول از فعالیت‌های اقتصادی را تحت عنوان طرق کسب روزی در پرتو اعمال انسانی ذکر می‌کند، لیکن کشاورزی را تحت عنوان استخراج محصولات می‌داند که در دل طبیعت

برای انسان نهاده شده است، زیرا می‌گوید:

و یا کسب روزی به وسیله بهره‌برداری از حیوانات اهلی است به دانسان که محصولات آنها را که مایه نیاز مردم است استخراج می‌کند و مثلاً از چهارپایان، شیر و از کرم ابریشم، حریر و از زنبور، عسل به دست می‌آورند یا از گیاهان بهره‌برداری می‌کنند. به کار کشت و درختکاری می‌پردازند و از ثمرات آنها بهره‌مند می‌شوند و این گونه اعمال را کشاورزی می‌نامند (ص ۷۵۸).

الف) منشأ ارزش در خدمات

در مورد خدمات، نظیر مامایی، پزشکی و نویسندگی، که به تولید غیرمادی اشتغال دارند، از آن جا که مواد اولیه به کار نمی‌رود و نیازی به سرمایه نمی‌باشد، ابن خلدون ارزش را کلاً ناشی از کار می‌داند. البته باید توجه داشته باشیم که حرفه مامایی و پزشکی در عصر ابن خلدون نیاز به ابزار و وسایل و امکانات قابل ملاحظه‌ای از حیث قیمت نداشته است. "آنچه انسان از آن سود بر می‌گیرد و از میان انواع ثروت‌ها آن را کسب می‌کند، اگر از جمله صنایع باشد، پس مایه سودی که از آن به دست می‌آید، ارزش کاری است که در آن انجام گرفته است" (ص ۷۵۶).

ب) منشأ ارزش در کالاها

در خصوص کالاها و محصولات محسوس مادی، از آن جا که در آن مواد اولیه به کار رفته است، ارزش آن را ناشی از دو عامل می‌داند. یکی کار و دیگر ارزش مواد اولیه به کار رفته در آنها^۱. لیکن در این

۱. مرحوم شهید محمدباقر صدر می‌گوید:

مضافاً بر آن، نباید در مورد ارزش کالاها و نحوه به وجود آمدن آنها از نقش مواد خام طبیعی که به طور نسبی کمیاب هستند، غافل بود. فی المثل، چوب که ماده‌ای طبیعی و به طور نسبی کمیاب می‌باشد و مانند هوا نمی‌باشد، از نیروی مبادله‌ای برخوردار می‌باشد و طبیعتاً با در نظر گرفتن معیار پسیکولوژی ارزش در به وجود آوردن ارزش مبادله تختخواب چوبی نیز سهیم می‌باشد، و طبعاً این جریان علیرغم عدم دخالت کار بشری در تولید چوب خام می‌باشد... البته این مسئله صحیح است که ماده خام وقتی در دل خاک و دور از کار بشری است... ظاهراً بی مصرف جلوه می‌کند و تا آن گاه که با کار بشری در نیامیزد، اهمیت خاصی به دست نمی‌آورد... [زیرا] اگر این «کار» از آن ماده معدنی جدا گردد، آن ماده به طور مطلق هیچ گونه ارزشی نخواهد داشت (صدر، ۱۳۵۰، ص ۲۴۰).

موارد هم این خلدون اهمیت بیشتر برای کار قایل است و ارزش کار را بیشتر می‌داند. "گاهی از صناعی است که چیزهای دیگری هم در آنها هست، مانند نجاری و پارچه‌بافی که با آنها چوب و رشتنی هم می‌باشد، ولی در آن دو کار افزون‌تر است، و بنابراین، ارزش آن، یعنی کار، بیشتر است" (ص ۷۵۶).

این خلدون معتقد است که گاهی وجود عامل کار در یک کالا آشکار و مشخص است و گاهی نیز ناپیدا و نامشخص. این خلدون مشخصاً از مواد غذایی نام می‌برد. مثالی که می‌توان برای فهم نظر این خلدون به کار برد، مورد نان می‌باشد: "در یک ماده غذایی مانند نان، کار انجام گرفته توسط نانوا برای مردم آشکار است، لیکن کار انجام گرفته توسط کشاورز و شاید آسیابان و سایر کارهای دیگر لازم برای پخت نان برای مردم ناآشکار است."

ج) منشأ ارزش در بازرگانی و تجارت

در مورد فعالیت‌های تجاری و بازرگانی، این خلدون علاوه بر کار، عامل سرمایه را نیز داخل می‌کند: "اگر ثروت و وسیله معاش بجز صنایع باشد، آن وقت نیز ناچار باید در قیمت آن فایده و مایه کسب را در نظر گرفت."

به نظر می‌آید از نظر این خلدون، ارزش سرمایه نیز ناشی از عامل کاری است که قبلاً انجام شده است، منشأ ارزش فعالیت تجارت و بازرگانی، در نهایت، کار می‌باشد:

و اگر ثروت و وسیله معاش بجز صنایع باشد، آن وقت نیز ناچار باید در قیمت آن فایده و

مایه کسب را در نظر گرفت و ارزش کاری را که سبب آن به دست آمده است در آن داخل

کرد، زیرا اگر کار نمی‌بود، فایده و مایه کسب آن به دست نمی‌آمد (ص ۷۵۶).

د) منشأ ارزش در کشاورزی

با توجه به تعریفی که این خلدون از فعالیت کشاورزی دارد و این که وی کشاورزی را استخراج مواهب و ثمرات طبیعت از دل آن می‌داند، می‌توان گفت که او بخش مهم و اصلی از ارزش محصولات کشاورزی را ناشی از کار انجام گرفته برای این استخراج به حساب می‌آورد. لیکن احتمالاً ارزش خود

طبیعت را نیز باید در نظر گرفت.

ناچار باید در هر گونه محصول و ثروتی نیروی انسانی مصرف شود، زیرا اگر مانند صنایع بنفسه کاری باشد، پیدا است که کار انسانی در ایجاد آن ضرورت دارد و اگر از حیوان یا گیاه یا معدن به دست آید، باز هم ناچار باید به نیروی کار انسانی حاصل گردد، چنان که می بینیم، وگرنه به هیچ رو، چیزی به دست نخواهد آمد و سودی از آن حاصل نخواهد شد. (ص ۷۵۸).

جمع بندی نظریه ابن خلدون در خصوص منشأ ارزش

با بررسی مجموع نظریات ابن خلدون در زمینه ارزش ملاحظه می شود که گرچه وی ارزش را منحصر در کار نمی داند، لیکن بخش عمده نزدیک به تمام آن را ناشی از کار می داند.

یکی از پژوهشگران، در تاریخ عقاید اقتصادی خود، ابن خلدون را پیشاهنگ طرح نظریه ارزش کار می داند و معتقد است که قرن ها قبل از آدام اسمیت، ریکاردو و مارکس، در مورد اهمیت ارزش کار در تعیین ارزش اقتصادی تأکید کرده و ارزش کالا را کار متبلور در آن دانسته است (تفضلی، ۱۳۷۲، ص ۴۱). لیکن خود ابن خلدون پس از توضیحات مفصلی که درباره ارزش در موارد گوناگون می دهد، چنین نتیجه گیری می کند: "بنابراین آشکار شد که کلیه یا بیشتر سودها و به دست آمده ها، عبارت از ارزش کارهای انسانی است" (ص ۷۵۶).

یعنی در بسیاری موارد، نظیر خدمات، به طور کلی ارزش ناشی از کار است، لیکن در مورد برخی کالاهای دیگر ارزش کار یک عامل مهم است، هر چند ارزش مواد اولیه و طبیعت نیز باید لحاظ گردد. بدین ترتیب، ابن خلدون سود ناشی از تولید خدمت یا کالا را برابر با ارزش کارهای انسانی می داند: "کلیه یا بیشتر سودها و به دست آمده ها، عبارت از ارزش کارهای انسانی است."

از آن جا که سود ایجاد شده، به قیمت کالا بستگی دارد، در واقع، ارزش کالای مورد نظر به قیمت آن کالا وابسته است و قیمت نیز بر اساس نظریات ابن خلدون، چنان که مدلل خواهیم نمود، متغیر و بر اساس عرضه و تقاضا تعیین می گردد، بنابراین، کار یا چیزهای دیگر عامل ارزش است لیکن برابر

با آن نمی‌باشد و ارزش کالا بر اساس عوامل دیگر مشخص می‌گردد.^۱

قیمت و عملکرد عرضه و تقاضا در تعیین آن

از خلال بحثی که ابن خلدون پیرامون مسئله علل گرانی و ارزانی کالاها نموده، می‌توان به نظریه او در خصوص عملکرد عرضه و تقاضا در تعیین قیمت پی برد.

عملکرد عرضه و تقاضا

ابن خلدون کالاهای مورد نیاز مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. کالاهای ضروری، مانند مواد غذایی، یعنی گندم، جو، باقلا، نخود و سایر حبوبات.
 ۲. کالاهای تفریحی و کمالی (کالاهای معمولی و کالاهای تجملی) مانند خورش‌ها، میوه‌ها، انواع پوشیدنی‌ها، اثاث و ابزار خانه، مرکوب‌ها و انواع ساختمان‌ها و بناها.
- ابن خلدون معتقد است، هرگاه شهر توسعه یابد و ساکنان آن افزون شود بهای مواد ضروری از قبیل اغذیه و نظایر آنها ارزان می‌شود و بهای اشیای تفریحی و کمالی چون خورش‌ها و میوه‌ها و غیره رو به گرانی گذارد. هرگاه جمعیت شهری تقلیل یابد و اجتماع و عمران آن ضعیف گردد قضیه برعکس خواهد بود. چون حبوب از مواد غذایی ضروری است و برای تولید آنها کوشش فراوان می‌شود، زیرا هیچ فردی از فراهم آوردن مواد خوراکی ماهانه یا سالانه خود و خانواده‌اش غفلت نمی‌کند. از این رو، عموم یا بیشتر مردم در آن شهر یا در نواحی نزدیک آن برای تولید و به دست آوردن آنها به تلاش می‌پردازند و ناچار هستند این گونه نیازمندی‌های خود را فراهم سازند و چون همه مردم برای به دست آوردن مواد غذایی خود می‌کوشند، در نتیجه، مقدار بسیاری از مواد خوراکی نسبت به میزان

۱. مرحوم شیخ محمد باقر صدر می‌گوید:

کار جوهر اساسی ارزش مبادله نمی‌باشد، بلکه ارزش با معیار ذاتی پسیکولوژی، که عبارت از مطلوبیت اجتماعی باشد، «سنجیده» می‌گردد و اگر قبول کنیم که مطلوبیت، پایه و جوهر ارزش مبادله و سرچشمه آن به شمار می‌رود، هرگز مجبور نمی‌شویم که پیوسته مانند «مارکس» سود را به عنوان جزئی از ارزشی که کار آن را آفریده بشناسیم. مضافاً بر آن، نباید در مورد ارزش کالاها و نحوه به وجود آمدن آنها، از نقش مواد خام طبیعی که به طور نسبی کمیاب هستند، غافل بود (صدر، ۱۳۵۰، ص ۲۴۰).

نیازمندی خاندان‌های آنها زیاد می‌آید که نیاز بسیاری از مردم آن شهر را بر طرف می‌کند. از این رو، بی‌شک مواد خوراکی بیش از نیاز مردم آن شهر فراهم می‌آید و اغلب بهای آنها تنزل می‌کند. مگر آن که در بعضی از سال‌ها زراعت آنها دچار آسیب‌های آسمانی بشود و اگر به علت بیم از این گونه آفت‌زدگی‌ها مواد غذایی را احتکار نمی‌کردند، در نتیجه فراوانی آنها که در پرتو توسعه عمران و اجتماع حاصل می‌شود، بی‌گمان آنها را مفت و رایگان در دسترس مردم قرار می‌دادند.

از سوی دیگر، ابن خلدون بر آن است که :

دیگر لوازم زندگی، مانند خورش‌ها، میوه‌ها و نظایر آنها، چندان مورد نیاز عامه اهالی شهر نیست و مردم شهر یکسره در راه به دست آوردن آنها تلاش نمی‌کنند، بلکه اکثریت مردم هم بدانها توجهی ندارند. گذشته از این، هنگامی که یک شهر از لحاظ عمران توسعه پذیرد و عادات و رسوم تجملی و ثروتمندی در آن بیش از حد رواج یابد آن وقت این گونه لوازم تفننی طالبان فراوانی خواهد داشت و آنها را طبقات مختلف، به نسبت رفاه و آسایش زندگی خود، بسیار به کار خواهند برد، و در نتیجه، مقدار موجود این گونه لوازم در برابر حوایج طالبان آنها بیش از حد اندک خواهد بود و خریداران آنها به طور روزافزون افزایش خواهد یافت. در صورتی که لوازم تفننی بر همان میزان نخست کمیاب باقی خواهد بود، و از این رو، جویندگان برای به دست آوردن آنها ازدحام می‌کنند و توانگران و آسایش طلبان بهای آنها را بیش از اندازه گران می‌پردازند، زیرا بیش از دیگران بدانها نیازمندند و بدین سبب این گونه لوازم چنان که می‌بینی، گران می‌شود (صص ۷۱۷، ۷۱۸).

نظریه ابن خلدون در این زمینه از لحاظ اقتصادی شایان توجه می‌باشد. چنان که می‌دانیم، کالاهای ضروری بسیار کم کشش می‌باشند. بدین روی، با تغییر درآمد یا قیمت، تغییر چندانی در مقدار تقاضا برای آنها به وجود نمی‌آید. پس قیمت این نوع کالاها بیشتر تابع سازوکار عرضه است تا تقاضا. در شرایط رونق اقتصادی که درآمدها افزایش می‌یابد، در حالی که عرضه این نوع کالاها افزایش می‌یابد، تقاضا برای آنها چندان افزایش نمی‌یابد، بنابراین، قیمت آنها کاهش می‌یابد.

لیکن در مورد سایر کالاها (به ویژه کالاهای تجملی) با افزایش درآمد، تقاضا برای آنها افزایش می‌یابد، در حالی که عرضه آنها افزایش چندانی پیدا نمی‌کند، بدین روی، قیمت آنها افزایش می‌یابد.

توجه به این نکته لازم است که در عصر ابن خلدون هنوز خبری از صنایع ماشینی و خودکار که به تولید انبوه کالاهای گوناگون می‌پرداخته‌اند، نبوده است. اغلب صنایع، دستی بوده و بنای ساختمان‌ها نیز با دست و با کندی صورت می‌گرفته است. بنابراین، پاسخگویی به تقاضای بازار با محدودیت عرضه روبه‌رو بوده است. نتیجه‌ای که می‌توان از مجموع مباحث ارائه شده از سوی ابن خلدون گرفت، این است که او به خوبی از عملکرد عرضه و تقاضا در تعیین قیمت کالاها آگاهی داشته است.

تفضلی (۱۳۷۲) بر این اعتقاد است که:

[ابن خلدون] در مورد تورم معتقد است که کالاهای ضروری، مثل گندم، باقلا، پیاز و غیره، دچار تورم نمی‌شوند. زیرا قیمت این نوع کالاها به طوری که ملاحظه شد، کمتر تابع مکانیسم تقاضا بوده و بیشتر تابع عرضه می‌باشد و از آن جا که مقدار عرضه بیش از مقدار تقاضای آنهاست، قیمت واحد هر یک از آنها تنزل می‌یابد. ولی کالاهای لوکس و تجملی دچار تورم می‌شود. زیرا تولید این کالاها در شرایط عمران اقتصادی، کم خواهد شد، و نتیجتاً، با افزایش تقاضا برای خرید آنها، قیمت آنها بالا می‌رود. از این تجزیه و تحلیل، می‌توان نتیجه گرفت که ابن خلدون از عملکرد عرضه و تقاضا در بازار آگاهی داشته و همانند مارشال و کینز معتقد است که هر دو در تعیین قیمت نقش مهمی دارند (ص ۴۲).

جمع بندی نظریه ابن خلدون در مورد عملکرد عرضه و تقاضا

ابن خلدون مازاد عرضه مواد ضروری، نظیر مواد غذایی را سبب کاهش قیمت آنها دانسته، و از سوی دیگر، مازاد تقاضای کالاهای تجملی را موجب افزایش قیمت آنها می‌داند. چنان که می‌دانیم، کالاهای ضروری کم‌کشش و کالاهای دیگر به ویژه تجملی پرکشش می‌باشند. بدین روی، نظریه ابن خلدون در این خصوص، به لحاظ اقتصادی، شایان توجه است. بنابراین، می‌توان گفت که ابن خلدون به عملکرد عرضه و تقاضا پی برده بوده است.^۱

۱. توجه به این نکته لازم است که گرچه ابن خلدون به مفهوم عملکرد عرضه و تقاضا پی برده، لیکن خود وی به عنوان یک قانون به وجود آنها تصریح ننموده است. بنابراین، نمی‌توان وی را کاشف این قانون نامید.

ابن خلدون و نظریه مقداری پول

پول از نظر ابن خلدون

ابن خلدون پول را مشتمل بر دو فلز قیمتی طلا و نقره می‌داند که دارای ارزش ثابت می‌باشد و از نوسان‌های بازار به دور است.

ابن خلدون در این خصوص می‌گوید:

سپس باید دانست که خدای تعالی دو سنگ معدنی را که عبارت از زر و سیم است، برای قیمت هر محصول و ثروتی آفریده است و آنها اغلب ذخیره و مایه کسب جهانیان می‌باشند و اگر هم در برخی موارد دیگر، موارد دیگری بجز زر و سیم می‌اندوزند، باز هم به قصد به دست آوردن آن دو می‌باشد. زیرا هر ثروتی بجز زر و سیم در معرض نوسان‌های بازار و رکود آن واقع می‌شود، ولی زر و سیم از این ماجرا دور هستند. بنابراین، زر و سیم اصل و اساس همه کسب‌ها و به منزله مایه کسب و اندوخته است (ص ۷۵۵).

آن جا که می‌گوید: «برای قیمت هر محصول آفریده» نشانگر تشخیص او از نقش پول به عنوان وسیله اندازه‌گیری ارزش (معیار ارزش) و نیز مرتبط با نقش مبادلاتی آن است.

آن گاه ابن خلدون صراحتاً به یکی دیگر از وظایف پول، یعنی ذخیره ساختن آن، اشاره می‌کند. او تأکید می‌کند که اگر کالاهای دیگری را موقتاً بیندوزند، به این نیت است که روزی آن را تبدیل به طلا و نقره نمایند، زیرا این دو، برخلاف دیگر اشیاء، دارای وضعیت ثابت و از نوسان‌های بازار به دور می‌باشند.

سه نقش یاد شده برای پول از دیدگاه ابن خلدون با کارکردهای سنتی پول که در متون مربوط به پول و بانک برای پول ذکر می‌گردد، مطابقت دارد. البته کارکردهای پول در عصر حاضر بسیار وسیع‌تر از این موارد است و بحث‌های مربوط به سیاست‌های پولی، بخش مهمی از اقتصاد کلان را تشکیل می‌دهد که جای طرح آن در این جا نیست. توجه به این نکته لازم است که کلاسیک‌ها نیز برای پول نقش واسطه قایل بوده و به متغیرهای حقیقی بها می‌دادند، و بنابراین، سیاست‌های پولی نزد آنان نقشی نداشته است و کارکردهای جدید پولی بیشتر از زمان کینز مطرح شد، هر چند خود کینز بیشتر

سیاست‌های مالی را به خصوص به هنگام رکود اقتصادی مؤثر می‌دانست.

ابن خلدون و نظریهٔ مقداری پول^۱

با بررسی و مقایسهٔ آنچه ابن خلدون پیرامون پول گفته و نیز نظریهٔ مقداری پول می‌توان استنباط نمود که گرچه وظایفی که برای پول در هر دو نظریه آمده، یکسان است، یعنی هر دو نظریه پول را معیار ارزش، وسیلهٔ مبادله و وسیلهٔ اندوختن ارزش می‌دانند و از وظایفی که ابن خلدون برای پول قایل شده می‌توان برداشت نمود که او نیز پول را خنثی و بدون اثر در فعالیت‌های اقتصادی بداند، لکن این که سطح عمومی قیمت‌ها مستقیماً با مقدار پول در گردش بستگی دارد، در افکار ابن خلدون مشاهده نمی‌گردد (قدیری، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵).

یکی از صاحب نظران کشورمان با استناد به متن اظهارات ابن خلدون که در بند "الف" عیناً نقل گردید، می‌گوید:

در فرهنگ اقتصادی دالوز، از انتشارات یک سازمان مهم انتشاراتی فرانسه نوشته است که نظریه مقداری پول را اول بار ابن خلدون ارائه کرده است. خیلی کوشیدم اثبات این ادعا را از خلال مقدمه دو هزار صفحه‌ای ابن خلدون (که اگر حقیقت داشته باشد، باعث افتخار ملل شرق است) پیدا کنم، ولی متأسفانه نه تنها تأیید آن را نیافتم، بلکه مخالف آن را به شرحی که ملاحظه می‌شود، پیدا کردم.

آن گاه ایشان به نقل مطالب یاد شده از ابن خلدون از صفحات ۵۵۵ و ۵۵۶ مقدمه می‌پردازد و در

۱. طرفداران این نظریه می‌خواهند ثابت کنند که رابطه‌ای مستقیم و نسبی بین مقدار پول در گردش و سطح قیمت‌ها موجود است. اصل مسلمی که نظریهٔ مقداری پول بر آن تکیه می‌کند، این است که پول فقط در سطح قیمت‌ها اثر دارد نه در سایر متغیرهای اقتصادی مثل سطح تولیدات فعالیت‌های اقتصادی، سطح عمومی درآمد و نحوهٔ توزیع آن.

طرفداران این نظریه برای پول هیچ گونه نقش متحرکی قایل نیستند و معتقدند که پول به خودی خود نه می‌تواند به وجود آورندهٔ عدم تعادل باشد و نه تحریک کنندهٔ فعالیت‌های اقتصادی. ارزش آن به عکس مقدار آن بستگی دارد. اگر بر مقدارش بیفزایند، بدون آن که عرضه کالا افزایشی یابد قیمت‌ها به همان نسبت افزایش می‌یابند و اگر از مقدارش کم کنند به همان نسبت سطح عمومی قیمت‌ها پایین می‌آید. به طور خلاصه، می‌توان گفت که پول خنثی است و سطح عمومی قیمت‌ها مستقیماً با مقدار پول در گردش بستگی دارد. (نگاه کنید به: قدیری، ۱۳۶۲).

ادامه می‌گوید:

تمام کوشش واضعین نظریه مقداری پول این بوده است که ثابت کنند ارزش پول به عکس مقدار آن وابسته است: اگر مقدار آن افزایش یابد، ارزش آن کاهش پیدا می‌کند. برای آدام اسمیت «ارزش زر و سیم نیز مانند هر کالای دیگر تغییر می‌کند، به نحوی که این دو کالا گاهی ارزان‌تر و گاهی گران‌ترند». در حالی که در جملات اخیر، ابن خلدون به صراحت می‌گوید که هر ثروتی، بجز زر و سیم، در معرض نوسان‌های بازار و رکود آن واقع می‌شود، مگر زر و سیم. حقیقت نظریه مقداری پول این است که اگر زر و سیم زیاد یا کم شود، ارزش آن کم و زیاد می‌شود و ثابت نیست (قدیری، ۱۳۷۶، صص ۱۲۵، ۱۲۶).

خلاصه

- ابن خلدون گرچه ارزش را منحصر در کار نمی‌داند، لیکن بخش عمده نزدیک به تمام آن را ناشی از کار می‌داند. در مورد خدمات که به تولید غیر مادی اشتغال دارند، ابن خلدون ارزش را کلاً ناشی از کار می‌داند. در خصوص کالاها و محصولات محسوس مادی، از آن جا که در آن مواد اولیه به کار رفته است، ارزش آن را ناشی از دو عامل می‌داند: یکی کار و دیگر ارزش مواد اولیه به کار رفته در آنها. لیکن در این موارد هم ابن خلدون اهمیت بیشتر برای کار قایل است. در مورد فعالیت‌های تجاری و بازرگانی، علاوه بر کار، سرمایه را هم داخل می‌کند، لیکن سرمایه را ناشی از کار قبلی می‌داند. در مورد کالاهای کشاورزی، کار و طبیعت را دخیل می‌داند.

- ابن خلدون برای پول سه نقش قایل گردیده است: واسطه میان مبادلات، معیار ارزش و وسیله ذخیره ارزش. خلاصه نظریه مقداری پول این است که پول را خنثی دانسته و سطح عمومی قیمت‌ها را مستقیماً با مقدار پول در گردش در ارتباط می‌داند. ابن خلدون هر چند پول را خنثی می‌داند، لیکن این که سطح عمومی قیمت‌ها مستقیماً با مقدار پول در گردش بستگی دارد، در افکار ابن خلدون مشاهده نمی‌گردد.

- ابن خلدون کالاهای مورد نیاز مردم را به دو دسته کالاهای ضروری و تفنی (کمالی) تقسیم

می‌کند. وی معتقد است کالاهای ضروری، مثل گندم، دچار تورم نمی‌شوند، زیرا قیمت آنها کمتر تابع سازوکار تقاضا و بیشتر تابع عرضه است و با توجه به این که عرضه آنها بیش از تقاضا برای آنهاست، قیمت آنها کاهش می‌یابد. لیکن کالاهای تجملی دچار تورم می‌شوند، زیرا تولید آنها در شرایط عمران اقتصادی کاهش یافته، و در نتیجه، با افزایش تقاضا برای آنها قیمتشان بالا می‌رود. از این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که وی از عملکرد عرضه و تقاضا اطلاع داشته است.

۲. نظریه ارزش، نظریه مقداری پول و عملکرد عرضه و تقاضا از دیدگاه اسمیت

ارزش از دیدگاه اسمیت

اسمیت در *ثروت ملل*، پس از بحثی در خصوص تقسیم کار و ضرورت مبادله بین انسان‌ها و شرایطی که به موجب آن پیدایش پول برای تسهیل امر مبادلات لازم به نظر می‌رسد، اضافه می‌کند که تقسیم کار از جمله نهادهای طبیعی است و نتیجه منطقی تمایل طبیعی افراد به مبادله است که منشأ آن نفع شخصی می‌باشد. بنابراین، تقسیم کار، معلول غریزه مبادله است که در همه انسان‌ها وجود دارد و به طور طبیعی به اقتضای نفع شخصی توسعه یافته است (اسمیت، ۱۳۷۵، ص ۱۴).

بعد از آن که ضرورت مبادله کالاها بین مردم مشخص گردید، وی در جستجوی کشف نظام و قواعدی بر می‌آید که به موجب آن بتواند «ارزش معاوضه‌ای» یا «ارزش نسبی» (ص ۲۶) کالاها را که در مبادله شرکت دارند، تعیین کند. نخست در خصوص واژه ارزش توضیح می‌دهد و برای آن دو نوع متفاوت از هم ذکر می‌کند:

ارزش استعمال و معاوضه‌ای

باید دانست که واژه ارزش دو معنای مختلف دارد. گاهی درجه مطلوبیت بعضی از اشیا را بیان می‌کند و گاهی قدرت خرید سایر کالاها را، که مالک بودن آن شیء بخصوص ایجاد می‌کند. اولی را می‌توانیم ارزش استعمال و دیگری را ارزش معاوضه‌ای بنامیم (ص ۲۶).

درباره رابطه این دو نوع ارزش، اسمیت می‌گوید:

اشیایی که ارزش استعمال آنها بیشتر است، ارزش معاوضه‌ای ندارند یا اگر هم داشته باشند بسیار کم است. به عکس، کالاهایی که بیشترین ارزش معاوضه‌ای را دارند، اغلب ارزش استعمال آنها کم یا اصلاً ارزش استعمال ندارند. هیچ چیز مفیدتر از آب نیست، ولی با آب به ندرت می‌توان چیزی را خرید و به ندرت می‌توان در قبال آن چیزی را دریافت کرد. به عکس، یک قطعه الماس به ندرت ارزش استعمال دارد، ولی معمولاً در برابر آن مقدار زیادی کالاهای دیگر می‌توان دریافت کرد (صص ۲۶، ۲۷).

اسمیت برای هر کالا دو نوع قیمت قایل است: قیمت بازار و قیمت حقیقی، قیمت بازار، قیمتی است که در شرایط رقابت از تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضا به وجود می‌آید، و بدین روی، پیوسته در حال نوسان است.

قیمت حقیقی کالاها

باید به خاطر آورد که آنچه عمل مبادله را ممکن می‌سازد، مازاد کالاهایی است که از طریق کار و کوشش صاحبان حرفه‌های مختلف حاصل می‌گردد و سپس برای رفع نیاز دیگران در جریان مبادله قرار می‌گیرد. اسمیت بر این اساس می‌گوید:

قیمت حقیقی هر کالا، در واقع، هزینه حقیقی است که برای به دست آوردن آن باید شخص متحمل گردد و این هزینه حقیقی چیزی جز رنج و زحمت به دست آوردن آن کالا نیست. ارزش حقیقی هر چیز برای شخصی که آن را به دست آورده و میل دارد آن را بفروشد و یا در برابر کالاهای دیگر مبادله کند، عبارت است از رنج و زحمتی که خود نمی‌کشد و می‌تواند به دیگر مردم تحمیل کند. آنچه که با پول و یا کالا خریداری شده است که می‌توانستیم با رنج و زحمت بدن خود آن را فراهم کنیم. در واقع، آن پول و کالا ما را از این رنج و کوشش بی‌نیاز کرده است. پول و کالاهای مزبور دارای ارزشی معادل مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم دارای مقدار ارزش مساوی است، مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود، یعنی قدرت خرید ابتدایی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد (ص ۲۸).

حال بهتر است که به بیان خود وی در ثروت ملل، به تبیین عناصر متشکله قیمت حقیقی بپردازیم. اسمیت که بخش ششم از کتاب یکم ثروت ملل را به این موضوع اختصاص داده است، در آغاز، اجتماعی را در نظر می‌گیرد که در آنها اثری از انباشت سرمایه و همچنین مالکیت خصوصی اراضی وجود ندارد، و بنابراین، تنها عاملی که در قیمت حقیقی کالاهای مورد مبادله انسان مؤثر است، کار است. اسمیت می‌گوید:

اگر در میان مردمی که از راه شکار زندگی می‌کنند، برای شکار یک سگ آبی دو برابر کاری که برای شکار آهو لازم است مصرف کنند، طبیعتاً قیمت یک سگ آبی با دو آهو مبادله می‌شود، یا دو برابر آن ارزش خواهد داشت. طبیعی است که آنچه محصول کار دو روز یا دو ساعت آدمی است باید ارزش آن دو برابر چیزی باشد که معمولاً محصول یک روز یا یک ساعت کار است (ص ۴۸).

ملاحظه می‌شود که در این اجتماعات اولیه و ساده ارزش هر کالا برابر با هزینه تولید آن می‌باشد که بیان پولی این ارزش همان قیمت حقیقی کالا است.

با پیدایش پدیده جدیدی تحت عنوان انباشت سرمایه در اجتماعات انسانی کسانی بر آن شدند تا مواد اولیه و خام لازم برای تولید کالا را با سرمایه خود تهیه کنند و آنها را در اختیار کارگران قرار دهند و متعهد گردند که هزینه لازم برای پرداختن مزد کارگران را به عهده بگیرند و سرانجام محصول تولید شده توسط کارگران در جریان مبادله شده به اندازه‌ای باشد که علاوه بر آن که هزینه مزد کارگران و هزینه مواد اولیه را جوابگو باشد، مازادی هم ایجاد کند تا صاحب سرمایه بتواند آن را تصاحب کند. توجیه تئوریک حق سرمایه‌دار به گرفتن مازاد ارزش تولید شده توسط کارگران چنین است که آنان ریسک کرده و سرمایه خود را در امر تولید به مخاطره انداخته‌اند و لذا ضرورت دارد به نحوی این ریسک آنان پاداش داده شده و جبران گردد. اصولاً اگر امید به دریافت سود نباشد، سرمایه‌داران انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در خود نمی‌بینند، زیرا همان طور که قبلاً اشاره کردیم، هر کس در جستجوی نفع شخصی خود است. هر چند در نهایت، این جستجوی نفع شخصی تأمین‌کننده انتفاع جامعه نیز هست.

نظام تولید در جامعه‌ای که در آن انباشت سرمایه پدید آمده است، در مقایسه با جامعه ابتدایی

ترسیم شده در صفحات قبل که در آن اثری از انباشت سرمایه نبود، بیانگر این واقعیت است که در جامعه ساده اولیه، کارگر خود صاحب همه ارزشی بود که با کار خویش به وجود می آورد و در جامعه ای که در آن انباشت سرمایه مطرح گردیده است، ارزشی که کارگر به مواد می افزاید باید بین او و کارفرمایی که سرمایه اش را در امر تولید به کار انداخته، تقسیم شود. بنابراین، در چنین وضعیتی، در قیمت حقیقی کالاها، علاوه بر مزد کارگر، سود کارفرما هم لحاظ می گردد. یعنی سود به عنوان عامل دوم تشکیل دهنده قیمت حقیقی قلمداد می شود. گفتنی است که در همین جاست که خیلی ها می گویند اسمیت نظریه ارزش را با نظریه توزیع اشتباه کرده است. اسمیت خود درباره سود کارفرمایان چنین می گوید:

شاید بتوان اندیشید که سود سرمایه، عبارت است از نام مختلفی که به دستمزد نوع معینی از کار تعلق می گیرد یعنی مزد کار بازرسی و مدیریت. اما سود سرمایه به طور کلی با آن فرق دارد و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می شود و هیچ متناسب با مقدار سرمایه، سختی کار و یا نبوغ در این کار به اصطلاح بازرسی و مدیریت نیست. به طور کلی، سود سرمایه با ارزش مقدار سرمایه ای که به کار رفته، تعیین می شود (ص ۴۳).

اکنون جامعه ای را در نظر می گیریم که علاوه بر انباشت سرمایه زمین های آن هم به مالکیت خصوصی کسانی درآمده است. بدیهی است در چنین وضعیتی، اجاره بهای زمین ها هم که از طرف مالکان آنها تقاضا می شود، مالکانی که به قول اسمیت «مانند سایر مردم دوست دارند از زمینی که هیچ وقت کشت نکرده اند، محصول برداشت کنند» (ص ۴۴) بر بهای طبیعی کالاها افزوده می گردد. بنابراین، می توان در خصوص اجزای متشکله قیمت طبیعی کالاها از دید آدام اسمیت گفت که تساوی زیر بیانگر این معناست:

اجاره بهای مالک + سود کارفرما + مزد کارگر = قیمت طبیعی کالاها

اسمیت تأکید می کند که مقیاس ارزش یعنی کار فقط درباره مزد کارگر نیست، که ساری و جاری است، بلکه هر یک از اجزای تشکیل دهنده قیمت طبیعی دارای ارزشی است حقیقی که اندازه آن با مقدار کاری که آن جزء می تواند در مبادله با کالاهای دیگر به دست آورد، تعیین می شود.

او می‌گوید:

باید توجه داشت که ارزش حقیقی اجزای مختلف قیمت با مقدار کاری که هر کدام می‌توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند، اندازه‌گیری می‌شود. کار نه تنها ارزش آن قسمت از اجزای قیمت را که مربوط به کار است اندازه‌گیری می‌کند، بلکه آنچه مربوط به اجاره زمین و آنچه مربوط به سود سرمایه است را نیز می‌سنجد.

برای مثال، در قیمت آرد باید سود آسیابان و هزینه کارگران آسیا را به قیمت غله اضافه کرد و در قیمت نان باید سود نانوا و مزد کارگران یا در قیمت هر دو باید مزد کارگری که آن را از انبار کشاورز به آسیا می‌برد و از آسیا به نانوا می‌حمل می‌کند با سود کسانی که این مزدها را قبلاً پرداخت کرده‌اند محاسبه شود (ص ۳۹).

در پایان این بحث، باید این پرسش را مطرح کنیم که اگر به زعم اسمیت، قیمت حقیقی کالاها همان ارزش حقیقی آنهاست و در تشکیل قیمت حقیقی مزد و اجاره بها و سود دخالت دارند و سرچشمه ارزش هم کار است، چگونه می‌توانیم اجاره بها را ناشی از کار تلقی کنیم؟ به عبارت دیگر، در بسیاری از مواقع، اجاره بها امتیازی است که مالک بدون کار کردن و مثلاً به خاطر انحصار خود بر زمین دریافت می‌کند. بنابراین، آیا منطقی است که ما عاملی را به عنوان یکی از اجزای متشکله قیمت حقیقی یا ارزش تلقی نماییم، در حالی که آن عامل خود ناشی از کار نباشد؟

جمع‌بندی نظریه ارزش از نظر آدام اسمیت

چنان که گذشت، در خصوص نظریه حقیقی اسمیت درباره ارزش، از آن جا که او در یک جا به کار به عنوان عامل و حتی مقیاس ارزش اشاره می‌کند و در جای دیگر نظریه هزینه تولید را به عنوان تنظیم‌کننده حقیقی ارزش مبادله مصرفی معرفی می‌نماید، بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. از جمله ژید و ریست از دانشمندان معروف تاریخ عقاید اقتصادی، ابتدا وی را متهم می‌نمایند که هرگز شجاعت کافی برای انتخاب صریح یکی از دو عقیده نداشته است. لیکن خود ایشان سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که وی نظریه هزینه تولید را ترجیح داده است (ژید و ریست، ۱۳۵۴، ص ۱۲۰). یکی از پژوهشگران، در مباحث تاریخ عقاید اقتصادی خود می‌گوید:

و در پاسخ این سؤال که مقیاس ارزش مبادله کالاها که اسمیت آن را قیمت طبیعی یا واقعی می‌داند چیست، جوابش این است که کار عبارت از مقیاس ارزش مبادله است، ولی باید دانست که نظر اسمیت در این باره ثابت نیست و هنگام بحث در مفهوم سرمایه اسمیت تئوری ارزش-کار خود را رها کرد و یک تئوری هزینه تولید به جای آن گذاشت. گرچه نظریه اسمیت در این زمینه متناقض است، ولی پیشرفت مهمی درباره توضیح ارزش محسوب می‌شود و ریکاردو آن را پایه‌ای برای نظریه ارزش-کار خود می‌داند (تمدن، ص ۵۲).

پژوهشگر دیگری ابتدا در طرح نظریه آدام اسمیت در خصوص مسئله ارزش دو دیدگاه اسمیت را در یک بستر طبیعی مطرح نموده است، به طوری که اسمیت ابتدا «عاملیت کار» را در ایجاد ارزش در یک الگوی ساده‌ای ارائه می‌کند که در آن تنها یک عامل تولید کاملاً مورد استفاده قرار می‌گیرد و سپس با پیشرفت اقتصادی جامعه و ایجاد «تراکم سرمایه» علاوه بر کار، سرمایه و زمین نیز در تولید دخالت خواهند داشت (تفضلی، ۱۳۷۲، ص ۹۴). لیکن هنگام ارزشیابی نظریه اسمیت با الهام از نظریات آنی کین، نویسنده کتاب *جوانی علم اقتصاد*، بر این اعتقاد است که او در بیان ارتباط ارزش و کار، دچار نوعی سردرگمی در تحلیل شده است. به نظر ما، آنچه می‌توان در خصوص نظریه آدام اسمیت پیرامون منشأ ارزش کالاها بیان نمود، این است که به هر حال وی خود را محدود به یک عامل به نام کار ننموده است و عوامل دیگر (سرمایه و زمین) را نیز در ارزش کالا دخیل دانسته است.

عملکرد عرضه و تقاضا از نظر آدام اسمیت

چنان که گذشت، اسمیت برای هر کالا دو نوع قیمت قایل است: قیمت بازار و قیمت طبیعی (تفضلی، ۱۳۷۲، ص ۹۵).

قیمت بازار، قیمتی است که در شرایط رقابت از تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضا به وجود می‌آید، و بدین روی پیوسته در حال نوسان است. در بلند مدت، قیمت بازار هم سطح قیمت طبیعی که از ثبات بیشتری برخوردار است قرار خواهد گرفت و این جریان به وسیله سازوکار خودکاری که مبتنی

بر شرایط رقابت کامل است، انجام می‌پذیرد. در نمودار زیر، قیمت بازار در نقطه E در تعادل است. فرض می‌کنیم که این قیمت با قیمت طبیعی برابر است. حال اگر قیمت بازار در کوتاه مدت به واسطه کاهش در تعداد تولید کنندگان و حرکت منحنی عرضه به طرف چپ (وضعیت S2) به سطحی بالاتر از قیمت طبیعی برود، مقدار عرضه در بازار تقلیل می‌یابد. اگر تقاضا ثابت باشد، قیمت هر واحد تولید که از تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضا به دست می‌آید، بیشتر از هزینه هر واحد تولید (که بنا به فرض، ثابت است و شامل دستمزد، اجاره زمین و سود سرمایه می‌باشد) خواهد شد. در این شرایط «سود اقتصادی یا غیرعادی» به دست می‌آید. حال با توجه به چهارمین شرط رقابت کامل، یعنی ورود آزاد به بازار، وجود سود اقتصادی باعث خواهد شد تا عوامل تولید بیشتری به تولید این کالا تخصیص یابد و در نتیجه منحنی عرضه را به طرف پایین و راست انتقال دهد و حجم تولید افزایش یابد.

در این صورت، قیمت بازار کاهش پیدا می‌کند و سود غیر عادی از بین می‌رود، و در نتیجه، قیمت بازار هم سطح قیمت طبیعی خواهد شد.

از سوی دیگر، اگر قیمت بازار در کوتاه مدت به علت افزایش در تعداد تولید کنندگان و حرکت عرضه به طرف راست (وضعیت S3) پایین‌تر از قیمت طبیعی قرار گیرد، در این حالت، مقدار عرضه افزایش می‌یابد و چون تقاضا ثابت است، قیمت هر واحد تولید کمتر از هزینه هر واحد تولید می‌شود، و در نتیجه «زیان اقتصادی یا زیان غیر عادی» پدید می‌آید. وجود زیان اقتصادی موجب خواهد شد تا

بر اساس شرط چهارم رقابت کامل، یعنی خروج آزاد از بازار، تولیدکنندگان بازار را ترک گویند، و در نتیجه، منحنی عرضه به طرف بالا و چپ انتقال یابد. در این وضع، قیمت طبیعی بالا می‌رود و هم سطح قیمت طبیعی قرار می‌گیرد. پس اگر در کوتاه مدت و در شرایطی که تحلیل شد، قیمت بازار از قیمت طبیعی منحرف گردد، در بلندمدت این گونه انحرافات خود به خود از بین می‌رود و قیمت بازار دوباره برابر با قیمت طبیعی خواهد شد.

از نظریه فوق این نکته استنباط می‌شود که منطبق شدن دایمی عرضه و تقاضا نسبت به شرایط متغیر بازار، عاملی است که بازار را از حالت عدم تعادل بر می‌گرداند، و بنابراین، قیمت طبیعی هر واحد کالا را با ارزش جاری آن برابر می‌کند. از نظر اسمیت «تقاضای قطعی» تقاضای افرادی است که مایل‌اند قیمت طبیعی یک کالا را بپردازند. مقداری از هر کالا که به بازار می‌آید، طبیعتاً با مقدار تقاضای قطعی آن انطباق حاصل می‌کند. اما قیمت یک کالا در بلندمدت، به عقیده اسمیت، تنها به وسیله هزینه تولید کننده، و بنابراین، عرضه بازار تعیین می‌گردد، و از این رو، برای تعیین قیمت طبیعی، نقش مطلوبیت یا تقاضا نادیده گرفته شده است. بنابراین، نظریه ارزش اسمیت فقط از دیدگاه عرضه برای تعیین قیمت مؤثر است و تقاضا در تعیین قیمت نقشی به عهده ندارد.

از سوی دیگر، اسمیت چنین استدلال می‌کند که قیمت طبیعی یک کالا با مقدار و نرخ تولید تغییر نمی‌کند. به عبارت دیگر، صنعت مورد نظر در شرایط هزینه ثابت تولید فعالیت می‌کند، و بنابراین، برای ساخت دو واحد از یک کالا، میزان هزینه دو برابر مقداری خواهد بود که برای تولید یک واحد لازم است. بدین روی، هزینه هر واحد تولید بدون توجه به مقدار تولید ثابت می‌ماند. در این وضعیت، همان طور که در نمودار ملاحظه می‌شود «منحنی عرضه بلند مدت صنعت» که بر اساس قیمت طبیعی ترسیم شده کاملاً افقی است و در مسیر آن هر گونه تغییر در میزان تقاضا گرچه مقدار تولید را تحت تأثیر قرار می‌دهد، لکن تأثیری در سطح قیمت ندارد.

پول از دیدگاه آدام اسمیت

اسمیت نخست می‌کوشد تا توهم و پندار عامیانه (ص ۳۹۶) که پول را ثروت حقیقی می‌داند، باطل سازد. ابطال این پندار بیشتر از این جهت برای او مهم است که اساس و پایه نظریه اصحاب مکتب

سوداگری راجع به «موازنه تجارتي» است و پیکار با عقاید آنها هدف مستقیم و بلافصل کتاب اسمیت است. چنان که می‌دانیم، آنان معتقد بودند که کشور باید همیشه صادراتش بر وارداتش فزونی داشته باشد تا همواره بتواند زیادی آن را به صورت پول نقد دریافت کند. حال اگر ثابت بشود که داشتن چنین تفاضلی بیهوده است، زیرا پول چیزی جز یک نوع مال التجاره نیست و فایده‌ای بیشتر یا کمتر از سایر کالاها ندارد، بنیان سیاست اقتصادی مرکانتلیسم واژگون خواهد گردید. در نظر اسمیت، پول حتی مال التجاره‌ای غیر ضروری‌تر از سایر اجناس و نوعی کالای دست و پاگیر است که بهتر است هر چه ممکن باشد از آن صرف‌نظر شود. این بی‌اعتباری که اسمیت در نتیجه واکنش علیه مکتب سوداگری درباره پول قایل شده است، بعضی از اخلاف او را به راهی می‌کشاند که در تفسیر فکر او مبالغه کنند و از شناختن بعضی از خصایص پدیده‌های پولی غفلت ورزند.

اسمیت می‌گوید ثروت حقیقی هر کشور پول نیست، بلکه زمین‌ها، خانه‌ها و اشیای قابل مصرف از هر نوع (ص ۳۹۶) و قدرت سالانه خاک آن و کار آن است (ص ۴۱۶). بنابراین، در محاسبه درآمد خالص هر مملکت باید پول را از صورت جلسات خارج کرد. پول قابل مصرف نیست، فقط وسیله گردش ثروت‌ها و واحد اندازه‌گیری‌هاست. به بیان دیگر، پول چرخ بزرگ دوران ثروت است (ص ۲۴۰).

به این عنوان (اگر چه اسمیت آن را جزو سرمایه‌های گردان طبقه‌بندی می‌کند) آن را می‌توان به سرمایه ثابت یک کارخانه، به ماشین‌ها و ساختمان‌های آن تشبیه کرد. در کسب و کار، هر قدر صرفه‌جویی در سرمایه ثابت بشود، به شرط آن که مقدار تولید کاسته نگردد، بهتر است. زیرا درآمد خالص به همان نسبت فزونی می‌یابد. به همین ترتیب است در مورد پول که ابزار لازم ولی پر خرج تولید ثروت اجتماعی است. هر صرفه‌جویی که در خرج، جمع‌آوری و نگهداری این قسمت از سرمایه‌گردان که عبارت از پول است بشود، به طور تام و تمام، نظیر اصلاحی است (ص ۳۲۲) که سرمایه ثابت را در صنعت تقلیل می‌دهد.

به همین جهت، اسکنااس که استفاده از آن استعمال مسکوکات فلزی را کاهش می‌دهد، اختراعی است سودمند و گرانبها. اسکنااس مبلغ شایان توجهی طلا و نقره را آزاد می‌کند که ممکن است به خارج صادر گردد و به وسیله آن اسباب و ابزار کار خریداری شود و این به نوبه خود موجب افزایش و

گسترش تازه‌ای در ثروت و عواید حقیقی کشور است. تشبیهی که اسمیت برای توضیح این مزیت کرده، مشهور است:

طلا و نقره را که در کشور جریان دارند، می‌توان به شاهراه بزرگی تشبیه کرد که بر روی آن تمام علوفه و گندم مملکت حمل و به بازار آورده می‌شود، ولی خود آن کوچک‌ترین خرمی از آن علوفه و گندم را تولید نمی‌کند. عمل سنجیده و زیرکانه بانک در رایج کردن اسکناس به مثابه آن است... اگر اجازه چنین استعاره جسورانه‌ای به من داده شود - که نوعی راه اراه به رو در فضا دایر کرده و به این ترتیب موجب شده باشد که کشور اکثر شاهراه‌های خود را به مزارع علوفه و گندم تبدیل نماید و از این راه بر عواید سالانه زمین و کار خود به مقدار قابل ملاحظه‌ای بیفزاید (ص ۳۰۴).

نتیجه بحث این است، هر سیاست که هدف خود را به طور مستقیم یا غیرمستقیم، افزایش مقدار پول مملکت قرار می‌دهد (بدان سان که مرکانتلیست‌ها گمان می‌کردند) ابلهانه است. زیرا پول زیاد نه تنها ضرورت ندارند، بلکه مزاحم است. این سیاست، علاوه بر ابلهانه بودن، بی‌فایده نیز می‌باشد. مگر نه پول کالایی است مخصوص تسهیل معاملات و مگر نه برای آن میزان معینی تقاضا متناسب با عمل آن وجود دارد و مگر نه عرضه هر کالایی خودبه‌خود مطابق با تقاضای آن می‌شود؟ هیچ کس در اندیشه آن نیست که شراب یا ظروف خانگی (صص ۴۰۲، ۴۰۶) برای مردم تهیه نماید.

چرا درباره پول بیشتر نگران هستند؟ هرگاه مجموع اموال کاهش بیابد، معاملات کند می‌شود و قسمت عمده پول بی‌فایده می‌گردد، «ولی نفع تمام کسانی که پول دارند ایجاب می‌کند که آن را بی‌مصرف نگذارند.» بنابراین به خارج صادر می‌کنند و با آن کالای مصرفی یا اسباب و ابزار کار خریداری می‌نمایند. برعکس، گسترش آبادانی و ثروتمندی کشور به طور جبری و ضروری فلزات گران قیمت را وارد مملکت می‌کند، زیرا توسعه و تنوع معاملات احتیاج به پول بیشتر دارد. این صادر کردن‌ها و وارد کردن‌های پول و فلزات پولی در نتیجه ترقی و تنزل ارزش پول صورت می‌گیرد، همچنان که هیوم آن را به خوبی ثابت کرده است.

آنچه درباره پول فلزی صادق است، در مورد این پول مخصوص هم که اسکناس باشد، صدق می‌کند. اسمیت وضعی کلاسیک از شیوه کار بانک‌ها و به ویژه مشهورترین بانک آن زمان، یعنی

بانک آمستردام، تصویر کرده است که معروف می‌باشد. در آن جا نیز محقق داشته است که مقدار اسکناس خودبه خود با تقاضای آن مطابق می‌شود. زیرا اگر بانک‌ها بیشتر از میزان حجم معاملات، اسکناس منتشر کنند، قیمت اجناس ترقی خواهد کرد و مردم وادار خواهند شد که از خارج کالا خریداری کنند و اسکناس‌های خود را به بانک‌ها می‌برند که به پول طلا و نقره، یعنی تنها پول بین‌المللی تبدیل نمایند. بنابراین، به نفع بانک‌ها نیست که زیادتیر از میزان حاجت اسکناس منتشر کنند. زیرا در آن صورت، ناچار باید ذخیره فلزی بیشتری برای جوابگویی مراجعات مردم که می‌خواهند اسکناس‌های خود را به پول فلزی تبدیل کنند، در اختیار داشته باشند. بی شک، در عمل «همه مؤسسات بانکی همیشه چنان که باید و شاید نفع خود را تشخیص نمی‌دهند و یا بر طبق آن عمل نمی‌کنند و بالتیجه بازار انباشته از پول‌های کاغذی می‌شود» (زندی حقیقی، ۱۳۵۴).

با وجود این، اصل قاعده به جای خود محفوظ است.

خلاصه

- اسمیت ارزش استفاده در مقابل ارزش مبادله را مطرح می‌کند که به نظر وی میزان این دو نوع ارزش در کالاها نسبت معکوس دارند.

آدام اسمیت دو نظریه در خصوص ارزش ارائه نموده است. یکی نظریه «ارزش-کار» که مقیاس ارزش مبادله را کار می‌داند. دیگری نظریه هزینه تولید اوست که عوامل دیگر، از جمله سرمایه را در مفهوم ارزش وارد می‌کند. بسیاری از دانشمندان به وجود تناقض بین این دو نظریه اشاره داشته‌اند. هر چند برخی اولی را مربوط به یک جامعه ساده می‌دانند و دومی را به پیشرفت اقتصادی جامعه و ایجاد «تراکم سرمایه» مربوط می‌کنند و بعضی دیگر، در نهایت، بدین نتیجه رسیده‌اند که وی نظریه «هزینه تولید» را ترجیح داده است.

- اسمیت برای هر کالا دو نوع قیمت قایل است: قیمت بازار و قیمت طبیعی. اولی در شرایط رقابت از تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضا به وجود آمده و پیوسته در حال نوسان است و دومی که بر اساس هزینه تولید تعیین می‌گردد و ثابت و افقی است. در بلند مدت، قیمت بازار هم سطح قیمت

طبیعی که از ثبات بیشتری برخوردار است، قرار خواهد گرفت.

اگر قیمت بازار بالاتر از حد طبیعی باشد، سود غیرعادی حاصله سبب خواهد شد تا بنگاه‌های جدید با ورود خود به صنعت قیمت بازار را تا سطح قیمت طبیعی کاهش دهند و بر عکس.

– اسمیت پول را مال التجاره‌ای غیرضروری‌تر از سایر کالاها و نوعی کالای دست و پاگیر می‌داند که در حد لزوم باید بدان پرداخت. از نظر او، ثروت حقیقی هر کشور پول نیست، بلکه زمین‌ها و خانه‌ها و اشیای قابل مصرف از هر نوع، قدرت سالانه خاک آن و کار است. بنابراین، پول را وسیله گردش ثروت‌ها و واحد اندازه‌گیری ارزش می‌داند.

اسمیت به نظریه مقداری پول معتقد بوده است، زیرا به نظر او، انتشار اسکناس به میزان بیشتر از حجم معاملات، قیمت اجناس را افزایش خواهد داد.

۳. مقایسه آرای ابن خلدون و آدام اسمیت

آنچه مسلم به نظر می‌رسد، هر دو دانشمند از حصر منشأ بودن ارزش در یک عامل به نام کار احتراز دارند و عوامل دیگر را نیز دخیل در ایجاد ارزش می‌دانند. هر چند ابن خلدون بر نقش طبیعی تأکید بیشتری دارد و سرمایه برای او عمدتاً در مال التجاره معنا دارد که آن را هم ناشی از کار قبلی می‌داند. لکن اگر نظریه هزینه تولید آدام اسمیت را در خلق ارزش به عنوان نظریه‌های او پذیرفته باشیم نتیجه می‌گیریم که وی هر سه عامل را در خلق ارزش مؤثر می‌داند. (نگاه کنید به: ابن خلدون، صص ۷۵۶، ۷۵۸).

به نظر می‌رسد با توجه به تأکیدی که ابن خلدون از دین مبین اسلام در خصوص اهمیت کار و تلاش انسانی در بهره‌برداری از نیروهای خدادادی نقل می‌کند و نیز با نظر به تعبیر او به این که: «کلیه یا بیشتر سودها و به دست آمده‌ها عبارت از ارزش کارهای انسانی است» بتوان گفت که گرچه او عوامل دیگر را نیز در ایجاد ارزش مؤثر می‌داند، لیکن جایگاه یکسانی برای این عامل قایل نبوده و کوشش نیروی انسانی را اصل و اساس و عامل اساسی در این جهت می‌داند.

در خصوص کشف نظریه واقعی آدام اسمیت راجع به اهمیت عوامل مختلف در ایجاد ارزش،

قضاوت کمی دشوارتر است. از یک سو، آدام اسمیت در فصل آغازین کتاب خود که به کار تخصیص داده است، کار سالیانه هر ملت را سرمایه و پول می‌داند که از اصل تمام مایحتاج و وسایل زندگی که آن ملت مصرف می‌کند را برایش فراهم می‌سازد و نیز نیازها و وسایل زندگی مزبور را یا شامل محصول بلافصل آن کار تلقی می‌کند یا چیزی که با حاصل آن، کار از سایر کشورها خریداری می‌شود. (اسمیت، ص ۱۰). تا آن جا که دکتر محمد مزمل، دانشمند هندی، معتقد است که آدام اسمیت کار را از سایر عوامل تولید مهم‌تر می‌داند و به اعتقاد ایشان بعدها نظام اقتصاد کلاسیک و صنعتی شدن کشورهای اروپایی و سایر کشورها سبب شد در نظریه و خط مشی اقتصادی به عوامل مالی و پولی اهمیت بیشتری داده شود. بهره وسیله اصلی کنترل عملکرد اقتصادی و پول اعتباری مبنای توسعه و پیشرفت شد و سرمایه و پول به جای زمین و کار اهمیت یافت (مجموعه مقالات فارسی دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۹۷). لیکن از سوی دیگر، اسمیت در اهمیت تراکم سرمایه در توسعه اقتصادی می‌گوید:

از آن جا که در ماهیت امر، تراکم سرمایه می‌باید در تقسیم کار مقدم باشد، در نتیجه، هر چه سرمایه‌گردآوری شده در سابق بیشتر باشد، به همان نسبت، امکان تقسیم کار به واحدهای کوچک‌تر بیشتر خواهد بود. مقدار مواد خامی که برای تعداد معینی کارگر می‌توان کار ایجاد کند، بر اثر تقسیم بیشتر کار به نسبت زیادی افزایش می‌پذیرد. و چون عملیات هر کارگر رفته رفته به مراتب ساده‌تر می‌گردد، ماشین‌های مختلفی برای تسهیل و کوتاه کردن آن عملیات اختراع می‌شوند. چون تراکم و گردآمدن پیشاپیش سرمایه برای این پیشرفت بزرگ در بهره‌وری کار لازم می‌باشد، پس آن تراکم سبب این پیشرفت می‌شود. چنین است تأثیر کلی افزایش سرمایه بر صنعت و بهره‌وری (صص ۲۹۱، ۲۹۲).

بنابراین، به نظر ما، نه تنها نمی‌توان نتیجه‌گیری نمود که او کار را بر عوامل دیگر مقدم دانسته است، بلکه شواهدی که عکس آن را ثابت کند می‌توان مشاهده نمود.

ابن خلدون کار را (و در برخی موارد سایر چیزها را) فقط، عامل ایجاد ارزش می‌داند و نه برابر با آن و چنان که گفتیم عرضه و تقاضا را عامل تعیین کننده ارزش (قیمت) می‌داند. بدین روی او هیچ‌گاه در محظور چگونگی تعیین ارزش توسط کار قرار نگرفته است.

آدام اسمیت از اساس به دو نوع ارزش (قیمت) اشاره می‌کند. یکی ارزش (قیمت) حقیقی و دیگری ارزش (قیمت) جاری. در زمینه تعیین ارزش جاری، او نیز همانند ابن خلدون، عرضه و تقاضا را (با تفاوت و پیچیدگی بیشتر تحلیل) مطرح می‌سازد. لیکن او ابتدا کار را به عنوان عامل تعیین ارزش حقیقی مطرح می‌کند که خود وی اندازه‌گیری کار و ارزش مربوط به آن را امری مشکل می‌داند. بدین روی، هزینه کار یا دستمزد را اساس قیمت طبیعی معرفی می‌کند و سپس هزینه زمین و سرمایه را نیز بر هزینه تولید می‌افزاید و چنان که قبلاً اشاره نمودیم، راجع به نظر واقعی اسمیت در خصوص مقیاس ارزش بین دانشمندان اختلاف نظرهایی وجود داشته است، اما به نظر می‌رسد خود او بالأخره نظریه دوم (هزینه تولید) را پذیرفته باشد.

اسمیت ارزش استفاده در مقابل ارزش مبادله را مطرح نمود که ابن خلدون به آن نپرداخته است. اسمیت در فصل‌های ششم و هفتم کتاب خود، نظریه ارزش را بررسی می‌کند. به نظر این اقتصاددان کلاسیک، کالاهایی که دارای «ارزش استفاده» زیاد هستند، غالباً از دیدگاه مبادله ارزش اندکی دارند یا اصولاً فاقد چنین ارزشی می‌باشند. بر عکس، کالاهایی که ارزش مبادله زیاد دارند، غالباً فاقد ارزش استفاده بوده یا ارزش استفاده آنها بسیار کم است. برای مثال، هیچ کالایی برای زندگی لازم و مفیدتر از آب نیست. اما ارزش مبادله این کالا کم است. بر عکس، الماس که ارزش استفاده زیادی ندارد، دارای ارزش مبادله بسیار زیاد می‌باشد. بنابراین، چه عاملی موجب تعیین ارزش مبادله هر یک از این دو کالا می‌شود؟ در پاسخ، به این پرسش، اسمیت معتقد است که کمیابی عاملی است که در تعیین ارزش مبادله نقش مهمی بازی می‌کند. بنابراین، ارزش مبادله زیاد الماس ناشی از کمیابی الماس می‌باشد، در حالی که آب در طبیعت فراوان است، و بنابراین، ارزش مبادله آن در مقایسه با الماس کمتر است.

یکی از صاحب نظران (تفضلی، ۱۳۷۲) معتقد است در مثال آب و الماس اسمیت، اشتباهاتی در طرز تفکر او وجود دارد. زیرا اولاً هیچ کالایی نمی‌تواند برای مبادله با کالای دیگری ارائه گردد، مگر این که دارای ارزش استفاده باشد. تنها، توانایی کالا در ارضای خواسته یک مصرف کننده است که تحصیل آن را در مقابل از دست دادن دیگر کالاها منطقی می‌سازد. چون اسمیت در بیان ارزش مبادله به مسئله «مطلوبیت» توجه نداشت، نتوانست این رابطه منطقی را درک کند. از سوی دیگر،

مقایسه یک قطعه الماس با منبعی از آب، یک مقایسه منطقی نهایی نیست. اگر او مطلوبیت یک قطعه الماس را با مطلوبیت یک واحد آب می‌سنجید، هرگز در تعیین ارزش مبادله این دو کالا گمراه نمی‌شد.

ابن خلدون و آدام اسمیت، هر دو، به عملکرد عرضه و تقاضا در تعیین قیمت آگاه بوده‌اند. بحثی که آدام اسمیت در این جهت به عمل می‌آورد، در چهارچوب نظریه ارزش می‌باشد. او دو نوع قیمت در نظر می‌گیرد: یکی قیمت طبیعی (حقیقی) که برابر هزینه تولید کالا می‌باشد و دیگر قیمت بازار که در شرایط رقابت از تقاطع منحنی‌های عرضه و تقاضا به وجود می‌آید.

حال اسمیت معتقد است که در بلند مدت قیمت بازار هم سطح قیمت طبیعی قرار خواهد گرفت و این جریان به وسیله سازوکار خودکاری که مبتنی بر شرایط رقابت کامل است، انجام می‌پذیرد. بدین نحو که هرگاه تقاطع عرضه و تقاضا قیمت بازار در سطح بالاتر از قیمت طبیعی تعیین نماید، سود اقتصادی یا سود غیر عادی بر اساس ورود آزاد به بازار سبب خواهد شد تا عوامل تولید بیشتر این کالا تخصیص یابد، و در نتیجه، منحنی عرضه را به طرف پایین و راست انتقال دهد و حجم تولید افزایش یابد. در این صورت، قیمت بازار کاهش یافته و سود غیر عادی از بین می‌رود، و در نتیجه، قیمت بازار هم سطح قیمت طبیعی خواهد شد و بر عکس.

توجه بدین نکته لازم است که بدین ترتیب از نظر اسمیت قیمت یک کالا در بلند مدت تنها به وسیله هزینه تولیدکننده و بنابر عرضه بازار تعیین می‌گردد، و از این رو، برای تعیین قیمت طبیعی، نقش مطلوبیت یا تقاضا نادیده گرفته شده است.

بنابراین، نظریه ارزش اسمیت فقط از دیدگاه عرضه برای تعیین قیمت مؤثر است و تقاضا در تعیین قیمت نقشی به عهده ندارد.

لیکن دیدگاه ابن خلدون در مورد عملکرد عرضه و تقاضا نیز بر اساس نظریه او در خصوص ارزش می‌باشد (نگاه کنید به: ابن خلدون، صص ۷۱۷، ۷۱۸).

زیرا او کار را فقط عامل ارزش دانسته (و نه برابر با آن) و بیش از یک ارزش (قیمت) که همان ارزش (قیمت) جاری (بازار) باشد، قایل نیست که آن هم از طریق عرضه و تقاضا در بازار تعیین می‌گردد. البته گفتنی است که همان طور که در مباحث مربوط به حدود دخالت دولت در اقتصادی

دولت و زیان‌های مربوطه به آن صراحتاً خاطر نشان می‌سازد: رعایا از لحاظ ثروت و مکنت در یک سطح هستند یا اندک با هم اختلاف دارند و مزاحمت و رقابت آنان با یکدیگر منتهی یا نزدیک به سود ثروت‌های ایشان می‌شود» (ص ۵۴۱).

آدام اسمیت نظریهٔ مقداری پول را پذیرفته بوده و به خوبی به ارتباط مستقیم میان حجم پول در گردش و سطح قیمت‌ها پی برده بوده است. اما ابن خلدون، گرچه پول را خنثی می‌دانسته است، اما در هیچ جا اشاره‌ای که دال بر آن باشد که او به ارتباط بین سطح عمومی قیمت‌ها و مقدار پول در گردش پی برده باشد، نمی‌توان یافت. (نگاه کنید به: ابن خلدون، ص ۷۵۵).

منابع

الف) فارسی

- ابن خلدون. (۱۳۶۲). مقدمه (جلد اول و دوم). (محمد پروین گنابادی، مترجم). مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- اتمار، ایسینگ. (۱۳۷۴). *تاریخ اندیشه‌ها و عقاید اقتصادی*. (دکتر هادی صمدی، مترجم). مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
- اسمیت، آدام. (۱۳۵۷). *ثروت ملل*. (سیروس ابراهیم‌زاده، مترجم). پیام.
- تفضلی، فریدون. (۱۳۷۲). *تاریخ عقاید اقتصادی*. سنایی.
- تمدن، محمد حسین. *جزوه درسی تاریخ عقاید اقتصادی*. دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.
- زندى حقیقی، منوچهر. (۱۳۵۴). *پول و بانک*. پیام.
- ژید، شارل؛ ریست، شارل. (۱۳۵۴). *تاریخ عقاید اقتصادی*. (جلد اول و دوم). (کریم سنجابی، مترجم). انتشارات دانشگاه تهران.
- سبحانی، حسن. (۱۳۶۹). *نگرشی بر تئوری ارزش*. امیرکبیر.
- شیخ، محمد علی. (۱۳۶۳). *پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون*. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- صدر، محمد باقر. (۱۳۵۰). *اقتصاد ما*. (جلد اول). (ع. اسپهبدی، مترجم). انتشارات برهان و مؤسسه انتشارات اسلامی.
- قدیری، باقر. (۱۳۷۶). *سیر اندیشه‌های اقتصادی*. انتشارات دانشگاه تهران.
- قدیری، باقر. (۱۳۶۲). *نظریه‌های پولی*. دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۵۸). *آدام اسمیت و ثروت ملل*. کتابهای جیبی.
- مجموعه مقالات فارسی دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی. (۱۳۷۲). آستان قدس رضوی.
- وحیدی، حسین. (۱۳۴۶). *تاریخ عقاید اقتصادی*. سنایی.

ب) انگلیسی

Boadway, Robin W. (1977). *Public Sector Economics*. Cambridge.

Smith. Adam. (1965). *Wealth of Nations*. Edited Canon. New York: The Modern Library.